

Vocabulary for the Depth Drawing

واژگان برای ترسیم عمق

atmospheric perspective	making things that are far away seem blurred and less contrasty	چشم انداز جوی
	باعث می شود چیزهای دور تار و کمتر متضاد به نظر برسند	
background	the part of an artwork that is far away	پس زمینه
	بخشی از یک اثر هنری که دورتر است	
blending	in drawing: mixing from light to dark greys; in painting: mixing from one colour to another	ترکیب
	در طراحی: مخلوط کردن از خاکستری روشن تا تیره. در نقاشی: اختلاط از یک رنگ به رنگ دیگر	
blurring details	making small things have less detail so they seem far away	تار کردن جزئیات
	ساختن چیزهای کوچک جزئیات کمتری داشته باشند بنابراین دور به نظر می رسند	
central composition	an arrangement where the most important thing is in the middle	ترکیب مرکزی
	چیدمانی که مهمترین چیز در وسط است	
composition	the arrangement of things in an artwork	ترکیب
	چیدمان اشیا در یک اثر هنری	
contrast	the difference between the lights and darks	کنتراست
	تفاوت بین روشنایی و تاریکی	
creativity	ideas that are useful, unique, and insightful	خلاقیت
	ایده هایی مفید، منحصر به فرد و روشنگر	
cropping	cutting off part of a picture	برش
	برش بخشی از یک تصویر	
decreasing contrast	making the difference between the lights and darks smaller so that things look muddier and far away	کاهش کنتراست
	تفاوت بین روشنایی و تاریکی را کوچکتر می کند تا همه چیز گل آلودتر و دورتر به نظر برسد.	
depth	the sense that some things are near and others are far away	عمق
	حس اینکه بعضی چیزها نزدیک و بعضی دور هستند	
idea development	a process that is used to create useful, insightful, and unique ideas	توسعه ایده
	فرآیندی است که برای ایجاد ایده های مفید، روشنگر و منحصر به فرد استفاده می شود	
increasing contrast	making the range between the lights and darks bigger so that things look more intense and near	افزایش کنتراست
	باعث می شود فاصله بین روشنایی و تاریکی بزرگتر شود تا همه چیز شدیدتر و نزدیکتر به نظر برسد.	
insightful	something that shows deep thinking	بصیرتی
	چیزی که تفکر عمیق را نشان می دهد	
non-central composition	an arrangement where the most important thing is NOT in the middle	ترکیب غیر مرکزی
	ترتیبی که مهمترین چیز در وسط آن نیست	
perspective	using diagonal lines that converge to create a realistic sense of depth	پرسپکتیو
	با استفاده از خطوط مورب که همگرا می شوند تا حس واقعی عمق را ایجاد کنند	
rotating	turning a picture to a new angle	چرخش
	تبدیل یک عکس به یک زاویه جدید	
sharpening details	making small things have more detail so they seem close up	تیز کردن جزئیات
	ساختن چیزهای کوچک جزئیات بیشتری داشته باشند تا از نزدیک به نظر برسند	
thumbnail drawings	small drawings that are used to develop the composition of an artwork	نقاشی های کوچک
	نقاشی های کوچکی که برای توسعه ترکیب یک اثر هنری استفاده می شود	
unique	something that is rare, or one-of-a-kind	منحصر به فرد
	چیزی که کمیاب یا منحصر به فرد است	
zooming in/zooming out	making a picture seem closer (zoom in) or further away (zoom out)	بزرگنمایی/کوچک نمایی
	نزدیکتر به نظر رسیدن تصویر (بزرگنمایی) یا دورتر (کوچک کردن)	